

وظایف اخلاقی در دیدگاه دیوید راس

دکتر حسین اترک *

چکیده

سر ویلیام دیوید راس برجسته‌ترین چهره اخلاق و وظیفه‌گرا پس از کانت است. در این مقاله، به تبیین نظریه ابتکاری او مبنی بر تفکیک «وظایف اخلاقی در نگاه نخست» از «وظایف در مقام عمل» برای حل مشکل تعارض وظایف، که اخلاق کانت با آن مواجه بود، می‌پردازیم. همچنین برخی از آراء مهم فرا اخلاقی او را که در دیدگاه هنجاری مؤثر است، بیان خواهیم کرد. راس یک عینیت‌گرای اخلاقی است که حقایق اخلاقی را اوصاف واقعی مربوط به جهان می‌داند. او همچنین یک شهودگرای اخلاقی است که مفاهیم اخلاقی بنیادی یعنی خوبی و درستی را غیرقابل تعریف می‌داند، ولی عقل انسان قادر به شهود درستی و نادرستی برخی قضایای اخلاقی بنیادی است. او در باب ارزش‌ها و وظایف، کثرت‌گراست. به عقیده راس، تعارض در وظایف در نگاه نخست امکان دارد نه در وظایف در مقام عمل. وظایف در نگاه نخست اعمالی هستند که به علت داشتن اوصاف درست‌ساز، در نگاه اول الزامی هستند ولی آنها در صورتی وظیفه در مقام عمل ما خواهند بود که در عین حال وظیفه در نگاه نخست مهم‌تر دیگری متوجه ما نباشد. در این صورت آن وظیفه مهم‌تر، وظیفه در مقام عمل خواهد بود و وظیفه در نگاه نخست، الزامی نخواهد بود. بدین ترتیب مشکل تعارض وظایف حل می‌شود.

واژگان کلیدی: اخلاق، راس، وظیفه‌گرایی، وظیفه، تعارض، در نگاه نخست، در مقام عمل.

مقدمه

سر ویلیام دیوید راس^۱ مهم‌ترین چهرهٔ وظیفه‌گرایی اخلاقی پس از کانت است. وظیفه‌گرایی کانت با تمام شهرت و قدرتش یک اشکال اساسی داشت و آن عدم توانایی در پاسخ به مشکل تعارض وظایف بود. کانت چون منشأ احکام و قوانین اخلاقی را عقل می‌دانست و معتقد بود قانون اخلاقی، اگر قانون به معنای دقیق کلمه است، مانند قوانین طبیعی باید دارای سه ویژگی ضرورت، اطلاق و کلیت باشد. قانون جاذبهٔ زمین هیچ استثنایی ندارد، بنابراین قوانین اخلاقی نیز باید مانند آن، مطلق و استثناپذیر باشند. اما گاه پیش می‌آید که در یک موقعیت اخلاقی، ملزم به انجام دو وظیفهٔ اخلاقی هستیم ولی عمل به هر دو امکان پذیر نیست. ناچار باید یک وظیفه را انجام داد و دیگری را ترک کرد. در این صورت اگر بگوییم ما ملزم به انجام هر دو وظیفه هستیم، کانت با این مشکل مواجه می‌شود که چگونه ممکن است عقل که منشأ احکام اخلاقی است ما را به عمل غیر ممکن (انجام دو وظیفه متعارض) ملزم کند؟ اگر بگوییم تنها ملزم به انجام یکی از وظایف یعنی وظیفهٔ مهم‌تر هستیم و انجام وظیفهٔ غیر مهم الزامی نیست، معنایش استثنا شدن وظیفهٔ غیر مهم در اینجاست که با اطلاق وظایف نمی‌سازد.

کانت در پاسخ به این مشکل می‌گوید:

برخورد و تضاد تکالیف و الزامات با یکدیگر قابل تصور نیست. در هر حال ممکن است برای یک فاعل، در قاعده‌ای [که بر خود الزام کرده است] دو زمینهٔ الزام وجود داشته باشد که یکی از آنها به تنهایی برای ملزم شدن او کافی نباشد؛ در این صورت یکی از آن دو زمینه، تکلیف نیست (کانت، ص ۵۹).

بنابراین کانت، تعارض بین وظایف را اصلاً ممکن نمی‌داند. دلیلش این است که منشأ احکام اخلاقی، عقل است و عقل حکم به محال نمی‌کند، اما ممکن است در «زمینه» یا مبنای وظایف تعارضی پیش آید یعنی در یک موقعیت اخلاقی دو «زمینه» و «مبنا» یا به تعبیر ما دو «اقتضاء» برای وظیفه وجود داشته باشد که با یکدیگر متعارض باشند، اما این به معنای تعارض وظایف نیست، چون تنها یکی از این مبناها تعیین‌کنندهٔ وظیفهٔ ماست و آن زمینه و مبنای قوی‌تر است.

می‌توان گفت کانت برای حل مشکل تعارض وظایف، صورت مسئله را عوض می‌کند و تعارض در وظایف را به تعارض در زمینه‌ها و مبانی وظایف تبدیل می‌کند. دیوید راس منتقد اطلاق گرایی کانت است و سعی می‌کند با طرح نظریه وظایف در نگاه نخست و وظایف در مقام عمل، مشکل تعارض وظایف را حل کند. از آنجا که در منابع فارسی، در مورد نظریه اخلاقی دیوید راس کار زیادی صورت نگرفته است، در این مقاله ما درصددیم در وهله اول، تبیین و توصیفی از وظیفه‌گرایی اخلاقی راس ارائه دهیم و در وهله دوم، پاسخ او به مشکل تعارض را بیان کنیم.

۱. مبانی فرا اخلاقی راس

رنالیسم اخلاقی

دیدگاه‌های فرا اخلاقی یک فیلسوف تأثیر زیادی در دیدگاه‌های اخلاق هنجاری او دارد، لذا برای تبیین نظریه وظیفه‌گرایی راس در اخلاق هنجاری و برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های اخلاقی او، ناچاریم ولو به نحو اجمال، به توصیف دیدگاه‌های فرا اخلاقی او بپردازیم. راس یک رنالیست اخلاقی است. به باور او درستی و خوبی، اوصاف عینی جهان هستند همانطور که شکل، اندازه، جرم و ... هستند. او می‌نویسد:

نظامی از حقایق اخلاقی به عینیت تمام حقایق باید وجود داشته باشد (Ross, The Right and the Good, p.15).

سپس ادعا می‌کند:

نظم اخلاقی ... درست به اندازه ساختار فضایی یا عددی بیان شده در اصول موضوعه هندسه یا ریاضیات، بخشی از ذات بنیادین اصیل جهان است (ibid, p.29-30).

ما اعمال را به واسطه نگرش‌های خودمان، مکالمات، فرهنگ، یا هر چیز دیگر، خوب یا درست نمی‌سازیم، بلکه نگرش‌های اخلاقی ما پاسخ‌هایی به خوبی و درستی «درک شده» است.

طبق نظر راس، آنچه باور اخلاقی ما را در مورد اینکه x خوب است درست می‌سازد (وقتی که درست است)، وصف یا خاصیت عینی است که x دارد یعنی خوب بودن. از این لحاظ، احکام ارزشی شبیه احکام رنگ‌ها هستند. اگر این حکم من که دیوار قرمز است، درست باشد، به خاطر این واقعیت است که دیوار یک وصف رنگی به نام قرمز بودن را

دارد. به طور مشابه اگر حکم من در مورد اینکه چیزی خوب است، درست باشد، به خاطر این واقعیت است که آن چیز، یک وصف ارزشی به نام خوب بودن دارد (Stratton, p.x). رنالیسم راس این نتیجه را در پی دارد که اگر هیچ اوصاف ارزشی - هیچ ارزش‌های عینی - در جهان وجود نداشته باشد، تمام احکام ارزشی ما نادرست خواهد بود، زیرا اگر این وجود اوصاف اخلاقی است که احکام اخلاقی ما را درست می‌سازد، پس اگر چنین اوصافی وجود نداشته باشند، هیچکدام از احکام ما درست نخواهد بود. این اندیشه که تمام احکام اخلاقی ما نادرست است، در واقع پذیرش یک نظریه خطا در باب ارزش است. مطابق نظریه خطا، اختلافات اخلاقی شبیه اختلافات در مورد چه رنگی بودن اشیا در جهان بی‌رنگ است (ibid, pp.x-xi).

شما ممکن است فکر کنید توپ قرمز است در حالی که من فکر کنم قهوه‌ای است، اما هر دوی ما اشتباه می‌کنیم، زیرا هر دو فکر می‌کنیم توپ دارای رنگ است ولی در جهان بی‌رنگ، رنگی نیست. در جهانی که به لحاظ عینی، فاقد ارزش است، قضیه به همین شکل است. من می‌اندیشم چیزی خوب است و شما می‌اندیشید بد است. اما هر دوی ما اشتباه می‌کنیم چون هر دو فکر می‌کنیم آن چیز دارای ارزشی است ولی در جهان فاقد ارزش، ارزشی نیست.

هر چند رنالیسم راس، او را به این نظریه متقاعد می‌کند که در جهانی که به لحاظ عینی فاقد ارزش است، تمام احکام ارزشی، نادرست هستند، ولی او می‌گوید دلیلی برای این اندیشه که جهان فاقد ارزش است وجود ندارد (Ross, The Right and the Good, p.82). عقیده او این است که برخی احکام اخلاقی ما درست هستند و آنچه آنها را درست نشان می‌دهد وجود یک ارزش عینی مرتبط است (ibid).

ناطبیعت‌گرایی اخلاقی

راس نه تنها یک رنالیست اخلاقی بلکه یک رنالیست ناطبیعت‌گراست و معتقد است خصوصیات اخلاقی نمی‌توانند براساس اصطلاحات کاملاً غیراخلاقی فهمیده شوند. اصطلاحات اخلاقی، اصطلاحات ارزشی یا مرتبط با وظیفه هستند مانند: «خوب»، «ارزشمند»، «باید»، «وظیفه»، «شایسته» و «مناسب». اصطلاحات غیراخلاقی، اصطلاحات

روان‌شناختی، جامعه‌شناسی، تکاملی و علمی هستند مانند: «میل»، «تأیید»، «جامعه»، «بقاء» (Stratton, p.xi).

اگر «درست» را براساس «تأیید جامعه» تعریف کنید، تعریفی طبیعت‌گرایانه و اگر «خوب» را به «چیزی که باید خواسته شود» تعریف کنید، تعریفی ناطبیعت‌گرایانه ارائه داده‌اید. نظرات نتیجه‌گرایانه نیز ممکن است طبیعت‌گرایانه یا ناطبیعت‌گرایانه باشند. اگر «درست» را به معنای «تولید بیشترین لذت» بگیرید، تعریف طبیعت‌گرایانه است و اگر به معنای «تولید بیشترین مقدار خوبی» بگیرید، ناطبیعت‌گرایانه خواهد بود. اگر اوصاف اخلاقی بتوانند براساس اوصاف طبیعی تعریف شوند، موضوعات اخلاقی با مشاهده تجربی قابل تعیین و تصمیم‌گیری خواهند بود. اگر اوصاف اخلاقی قابل تعریف به این روش نباشند، موضوعات اخلاقی به‌طور تجربی قابل تعیین نخواهند بود. راس منکر آن نیست که برخی موضوعات تجربی در تصمیم‌گیری اینکه باید یا نباید به روش خاصی عمل کرد، مرتبط‌اند، ولی نظر او این است که حتی زمانی که تمام حقایق تجربی دخیل باشند، باز هنوز یک حکم اخلاقی باید ساخته شود یعنی این حقایق تجربی، عملی را درست یا خوب می‌کنند نه اینکه خود آنها معنای خوب و درست باشند (ibid, pp.xi-xii).

تکثرگرایی در باب ارزش و الزام

در دو باب ارزش‌ها و وظایف اخلاقی، برخی پلورالیست یا تکثرگرا هستند و برخی وحدت‌گرا. پلورالیسم اخلاقی در باب ارزش‌ها بدین معناست که همه ارزش‌ها به یک ارزش ذاتی واحد قابل تحویل نیستند، بلکه ارزش‌های ذاتی متعددی وجود دارد که در عرض هم هستند. سود‌گرای لذت‌گرایی چون جرمی بنتام معتقد است تنها یک ارزش با ذاتی وجود دارد و آن «لذت» است و امور دیگر از حیث اینکه موجب ایجاد لذت می‌شوند، خوب و ارزش‌بالعرض هستند. راس بیان می‌کند که هیچ ارزش اصیل یگانه نظیر لذت یا سعادت وجود ندارد. بلکه خوب‌های متعددی داریم مانند فضیلت، لذت، علم و صداقت که خود راس فهرست می‌کند. بنابراین ارزش آنها لازم نیست از یک چیز مشتق شود (ibid, pp.xii-xiii).

پلورالیسم در باب وظایف اخلاقی و یا درستی و نادرستی اعمال بدین معناست که ما

وظایف و اعمال درست متعددی داریم که درستی و وظیفه بودن آنها قابل ارجاع به جهت واحد نیست. سودگرایان معتقدند تنها اصل اخلاقی اصل سود است که می‌گوید عمل درست، عملی است که موجب بیشترین مقدار سود برای بیشترین تعداد افراد جامعه شود. سودگرایی یک نظریه وحدت‌گرا در باب وظیفه و الزام است. راس هم در باب ارزش و هم در باب وظایف منتقد وحدت‌گرایی و معتقد به پلورالیسم است. وی در این باره می‌گوید:

ما میل طبیعی برای رسیدن به اصل واحدی داریم تا از طریق آن تمام اعمال را استنتاج کنیم، ولی آنچه بیشتر مهم است درستی نظریه است نه آسانی آن و تلاش من این است که نشان دهم نظریاتی که سعی دارند تنها یک اصل را قبول کنند، نادرست‌اند (Ross, Foundations of Ethics, P.83).

راس معتقد است یک اصل اصیل اخلاقی که همه اعتقادات مختلف ما در باب وظایف اخلاقی به او مربوط شود و آنها را توجیه کند وجود ندارد. به عقیده او چیزی شبیه کمال‌گرایی ارسطو یا امر مطلق کانت یا قرارداد‌گرایی یا نتیجه‌گرایی قاعده‌نگر به عنوان مبنای اخلاق وجود ندارد (Hooker, p.534).

به عقیده راس در درستی و نادرستی یا وظیفه بودن یک فعل اخلاقی، عوامل متعددی دخیل است. یک فعل ممکن است مرکب از جهات و وجوه مختلفی باشد که برخی از آنها فعل را درست و برخی نادرست می‌سازد؛ لذا تنها با ملاحظه یک جهت نمی‌توان گفت فعلی درست و وظیفه است یا نادرست و غیروظیفه، بلکه باید تمام جهات و ویژگی‌های فعل و اوضاع و شرایط موجود را سنجید و پس از سبک و سنگین کردن آنها در نهایت حکم به درستی و وظیفه بودن یا نادرستی و وظیفه نبودن آن کرد.

راس مبنای اخلاقی خود را چنین بیان می‌کند:

به نظر من اصولاً این اشتباه است که فکر کنیم پیش فرضی به نفع صدق نظریه وحدت‌گرایی و برضد پلورالیسم در اخلاق و یا حتی در فلسفه اولی وجود دارد. وقتی ما با دو یا چند وجه ظاهری از درستی مواجه می‌شویم، بهتر است که آنها را به منظور فهمیدن اینکه آیا یک ویژگی مشترک واحد دارند یا نه بررسی کنیم؛ اما اگر نتوانستیم چنین ویژگی‌ای پیدا کنیم دلیلی ندارد که فکر کنیم شکست ما در نتیجه ضعف تفکرمان و نه به خاطر طبیعت حقایق خارجی بوده است (Ross, Foundations of

.Ethics, P.83)

پلورالیسم راس سه ادعای اصلی دارد:

۱. اصول اولیه و اساسی اخلاق متکثر هستند. این اصل خلاف وحدت‌گرایی کانت است.
۲. این اصول قابل تعارض با یکدیگر هستند. این اصل نیز خلاف نظر کانت در عدم امکان تعارض وظایف است.
۳. نظم دقیقی از اولویت و تقدم برای حل تعارضات میان آنها وجود ندارد (Hooker, p.534).

شهودگرایی

شهود‌گرایان مفاهیم اخلاقی را بدیهی می‌دانند، بدین معنا که معتقدند این مفاهیم بسیط و در نتیجه تعریف‌ناپذیرند. مور به عنوان سرکرده شهود‌گرایان، خوب را بسیط، تجربه‌ناپذیر و غیرمرکب می‌داند. پریچارد نیز معتقد است خوب و درست مفاهیم بسیط هستند که راه شناخت آنها صرفاً شهود است. راس به پیروی از مور و پریچارد قائل به بساطت مفاهیم خوب و درست است، یعنی آنها مرکب از دو یا چند وصف یا رابطه نظیر تناسب و تأیید شدن نیستند. راس معتقد است اگر وصفی بسیط باشد، غیرقابل تعریف خواهد بود، در نتیجه معتقد است بساطت درستی و خوبی متضمن آن است که این اوصاف غیرقابل تعریف‌اند (Stratton, p.xii).

راس در ابتدای کتاب خود، درست و خوب، می‌گوید: موضوع این تحقیق، بررسی ماهیت، روابط و کاربردهای سه مفهوم اصلی در اخلاق است: «درست»، «خوب» و به‌طور کلی «خوبی اخلاقی». وی پس از رد نظر کانت که «درست» را به معنای «اخلاقاً خوب» می‌گیرد، می‌گوید عمل تنها وقتی درست است که به‌خاطر انجام وظیفه صورت گرفته باشد، همچنین پس از رد نظر مور که درست را به معنای «ایجاد بیشترین مقدار ممکن از خوبی» می‌گیرد (Ross, *The Right and the Good*, pp.3-11) و همچنین پس از رد تعاریف طبیعت‌گرایانه که درست را به لذت، تکامل، خوشایند فاعل یا جامعه تعریف می‌کنند (Ross, *Foundations of Ethics*, P.43)، می‌گوید عدم توفیق این تلاش‌ها گویای این نیست که هر تلاشی برای تعریف درست، محکوم به شکست است اما این فرض را

پیش می‌نهد که درست تعریف ناپذیر است. فرضی که ما هرچه بیشتر می‌اندیشیم به صحت آن بیشتر اطمینان پیدا می‌کنیم (ibid).

در مورد مفهوم خوب نیز پس از تفکیک دو معنای «خوب ذاتی»^۲ و «خوب ابزاری»^۳ و تقسیم‌اشیای ذاتاً خوب به خوب بسیط و مرکب (Ross, *The Right and the Good*, p.69) می‌گوید سه خوب ذاتی بسیط و یک مرکب (که نمی‌تواند به ارزش اجزایش تحویل رود) وجود دارد. خوب‌های بسیط عبارت‌اند از فضیلت، لذت و علم و خوب مرکب عبارت است از توزیع سعادت به تناسب فضیلت (ibid, p.27).

راس از نظر معرفت‌شناسی اخلاقی، یک بنیادگراست، یعنی معتقد است که ما می‌توانیم برخی حقایق اخلاقی را تنها به خاطر علم به حقایق اصلی‌تر و بنیادی‌تر دیگری که داریم درک کنیم ولی درک حقایق بنیادی خود مبتنی بر درک حقایق بنیادی‌تر دیگر نیست. راس به تبع ارسطو ادعا می‌کند که اگر چیزهایی وجود دارند که ما به‌طور اشتقاقی به آنها علم پیدا می‌کنیم، باید چیزی باشد که علم ما به آن غیراشتقاقی و مستقیم است. به عنوان مثال، راس می‌گوید که علم ما به نادرستی در نگاه نخست، دروغ‌گویی یا مشتق از نادرستی در نگاه نخست، شکستن قول است و یا مشتق از نادرستی در نگاه نخست، ضرر زدن به دیگران است. ما می‌دانیم که شکستن قول و ضرر زدن به دیگران نادرست است، اما به نظر نمی‌رسد علم به نادرستی آن دو را از چیز دیگری گرفته باشیم. اینها قضایای اخلاقی بنیادی هستند و علم ما به آنها مستقیم و بدون واسطه است (Stratton, p.xii). بنابراین اگر ما معرفت اخلاقی داریم - چه معرفت به وظایف و چه به ارزش‌ها - باید برخی قضایای اخلاقی بنیادین را مستقیماً و به‌طور شهودی بدانیم. معنای این آن است که برخی قضایای بنیادین اخلاقی، بدیهی هستند، یعنی با فهم این قضایا، علم به آنها حاصل می‌شود. بنابراین می‌توان به آنها علم پیشینی پیدا کرد. راس ادعای بداهت همه قضایای اخلاقی را نمی‌کند بلکه تنها قضایای بنیادین اخلاقی چنین هستند. احکام اخلاقی جزئی که در شرایط و موقعیت جزئی صادر می‌شوند، نه تنها بدیهی نیستند بلکه گاه غیرقابل علم یافتن هستند (ibid, p.xiii).

راس در مورد معنای بدیهی بودن وظایف می‌گوید:

[اینکه وظیفه در نگاه نخست، بدیهی است] نه به این معناست که از آغاز زندگی ما

بدیهی است یا به محض اینکه برای اولین بار به آن قضیه توجه پیدا کنیم، بدیهی می‌شود، بلکه به این معنا بدیهی است که اگر ما به بلوغ ذهنی کافی رسیده باشیم و توجه کافی به آن قضیه مبذول داشته باشیم، بدون نیاز به هیچ برهانی، یا نیاز به شاهدی و رای خودش بدیهی می‌شود (Ross, *The Right and the Good*, p.29).

هر چند راس معتقد است علم به وظایف در نگاه نخست بدیهی است، اما فکر نمی‌کند که علم به درجه الزامیت و اهمیت وظایف و شدت و ضعف آنها بدیهی باشد. ما فقط عقیده‌ای احتمالی در مورد درجه الزامی بودن وظایف در نگاه نخست می‌توانیم داشته باشیم (ibid, p.31). علاوه بر این، راس به توانایی ما در علم به آنچه در موقعیت‌های جزئی وظیفه بالفعل ماست، مشکوک است (ibid, p.30). دلیل مشکوک بودن او سه چیز است: نخست آنکه ما هرگز نمی‌توانیم مطمئن شویم که به تمام ملاحظات در نگاه نخست، در آن موقعیت علم جزئی داریم. ممکن است ملاحظه در نگاه نخست وجود داشته باشد که علم به آن نداریم. دوم اینکه هر عمل جزئی، به احتمال زیاد، در طی زمان، در ایجاد خوبی و شر برای بسیاری از انسان‌ها نقش خواهد داشت. بنابراین در نگاه نخست درستی و نادرستی خواهیم داشت که از آن بی‌خبریم. سوم اینکه اگر ما به تمام ملاحظات در نگاه نخست علم هم داشته باشیم، نمی‌توانیم علم به اهمیت و قوت یکی از این ملاحظات بر دیگری داشته باشیم (Stratton, p.xliii).

بنابراین چهار دیدگاه کلیدی و اصیل در باب نظریه اخلاقی راس وجود دارد: ۱. رئالیسم اخلاقی؛ ۲. بساطت اوصاف اخلاقی و ناطبعت‌گرایی آنها؛ ۳. تکثرگرایی در باب خوبی و درستی؛ ۴. شهودگرایی و بداهت قضایای بنیادین اخلاقی (ibid).

دیدگاه‌های هنجاری راس

نقد غایت‌گرایی اخلاقی و وظیفه‌گرایی کانت

غایت‌گرایی اخلاقی به مجموعه نظریه‌هایی گفته می‌شود که درستی عمل را بر خوبی نتایج آن مبتنی می‌سازند و معتقدند دلیل نهایی اینکه چرا عملی درست است، آن است که نتایج آن عمل، به یک معنا خوب است. خودگرایی و سودگرایی اخلاقی از نظرات غایت‌گرا هستند. خودگرایی اخلاقی^۴ تلاش می‌کند درستی را بر خوبی نتایج برای شخص فاعل مبتنی سازد. خودگرایی معتقد است یک عمل اگر و تنها اگر در راستای منافع طولانی

مدت فاعل آن باشد، درست است (فرانکنا، ص ۴۷). راس در نقد آن می‌گوید: «بخش اعظمی از وظایف متشکل از احترام به حقوق دیگران و حفظ منافع آنهاست، قطع نظر از اینکه چه هزینه‌هایی برای خودمان خواهد داشت» (Ross, *The Right and the Good*, p.16). راس به صراحت تلاش برای اشتقاق درستی از خوبی را به مناقشه می‌کشد. به نظر او، وقتی ما می‌اندیشیم که عمل درست را انجام دهیم، خود را بنا به ملاحظاتی نظیر وفاداری، حق شناسی و ... پاسخگو می‌دانیم، ولی فکر نمی‌کنیم که منفعت شخصی، یک ملاحظه اخلاقی باشد که ممکن است ما را ملزم به کاری بکند (Stratton, p.xxx).

سودگرایی لذت‌گرا نظریه‌ای است که «لذت» را تنها خیر ذاتی و «درد» را تنها شر ذاتی می‌داند و عمل درست را عملی می‌شمارد که بیشترین لذت را برای بیشترین تعداد از افراد متأثر از آن عمل داشته باشد. راس معتقد است لذت تنها چیزی نیست که ما به عنوان خیر ذاتی می‌شناسیم. امور دیگری مانند: «شخصیت خوب داشتن» و «درک معقول از جهان» هستند که ما آنها را دارای خیر و ارزش ذاتی می‌دانیم (Ross, *The Right and the Good*, p.16).

سودگرایی آرمانی^۵ جی. ای. مور، با جایگزینی «ایجاد بیشترین خوبی» به جای «ایجاد بیشترین لذت» جذابیت بیشتری به نظریه سودگرایی می‌دهد. مور معتقد است که عمل درست و الزامی، عملی است که بیشترین خوبی را بین اعمال ممکن دیگر برای بیشترین تعداد از افراد جامعه داشته باشد. راس در نقد این نظریه می‌گوید: تولید بیشترین خوبی و خیر چیزی نیست که همیشه یک عمل را درست بسازد. «وقتی یک انسان عادی، به قولی وفا می‌کند چون فکر می‌کند باید چنین کند، روشن است که این کار را بدون اندیشه در مورد نتایج کامل آن، و از این هم کمتر، بدون اندیشه در مورد اینکه این نتایج احتمالاً بهترین نتایج ممکن باشند، انجام می‌دهد. در واقع او بیشتر به گذشته توجه دارد تا آینده. آنچه باعث می‌شود او فکر کند که انجام دادن قول، درست است این واقعیت است که او قول داده است که چنان کند و نه چیز دیگر. اینکه عمل او بهترین نتایج ممکن را ایجاد خواهد کرد، دلیل او برای درست خواندن عمل نیست» (ibid, p.17).

راس برای توضیح بیشتر مسئله دو مثال می‌زند: فرض کنید وفای به عهد برای شخص الف، هزار واحد خیر ایجاد می‌کند، اما با انجام کار دیگری می‌توانم هزار و یک واحد خیر

برای شخص ب که هیچ وعده‌ای به او نداده‌ام ایجاد کنم. با فرض اینکه نتایج دیگر این دو عمل مساوی‌اند، آیا واقعا فکر می‌کنید که بدیهی است که وظیفه من انجام عمل دوم است و نه اول؟ راس در پاسخ می‌گوید من گمان می‌کنم قوی که به الف داده‌ام صرف‌نظر از نتایجش، الزامی برای من ایجاد می‌کند (ibid, pp.34-35). فرض کنید الف انسان بسیار خوبی است و ب بسیار بد. با انجام یک عمل می‌توانم هزار واحد خیر به الف برسانم و با انجام عملی دیگر می‌توانم هزار و یک واحد خیر به ب برسانم. آیا به نظر شما معقول است که عمل دوم را که خیر بیشتری نسبت به عمل اول دارد انجام دهم؟ آیا خوب بودن الف و بد بودن ب هیچ الزامی برای من ایجاد نمی‌کند؟ راس معتقد است صرف‌نظر از نتایج، ما وظیفه عدالت یعنی توزیع خیرها به تناسب شایستگی افراد را داریم که ما را ملزم به انجام عمل اول می‌کند (ibid, p.35).

اشکال دیگر راس به جورج مور این است که بیش از حد منشأ وظایف و الزامات را خلاصه کرده است. در نظر مور و به‌طور کلی سودگرایان، تنها رابطه‌ای که برای فاعل مهم است، ایجاد بیشترین مقدار خیر برای دیگران است. هر واحد سود تنها یک واحد است و فرق نمی‌کند این یک واحد برای پدر، مادر، خانواده، خویشاوندان، همسایگان باشد و یا برای غریبه‌ها و افراد ناآشنا که هیچ رابطه دیگری با فاعل ندارند. آنچه مهم است ایجاد بیشترین مقدار خیر برای بیشترین تعداد از افراد جامعه است گرچه این تعداد هیچ رابطه خویشاوندی با فاعل نداشته باشند (برای مطالعه بیشتر به اترک مراجعه کنید). نظرات نتیجه‌گراها به اصطلاح «فاعل - بی‌طرف»^۷ هستند، اما در مقابل، وظیفه‌گرایان، «فاعل - رابطه‌نگر»^۷ هستند و به روابط خویشاوندی و دیگر روابط مهم اجتماعی مابین افراد اهمیت می‌دهند و آنها را موجب الزامات و وظایفی خاص در قبال ایشان می‌دانند. راس با نقد سودگرایی مور به این روابط اشاره می‌کند و آنها را مبنای «وظایف در نگاه نخست» بر می‌شمارد:

به نظر می‌رسد مور بیش از حد، روابط ما نسبت به دوستانمان را ساده می‌کند. او می‌گوید تنها رابطه مهم اخلاقی که من نسبت به هم‌نوعانم دارم، انتفاع آنان تا حد امکان، از عمل من است. آنها فقط این رابطه را با من دارند و اخلاقاً این رابطه مهم است، اما ممکن است آنها روابطی از این قبیل نیز با من داشته باشند. رابطه قول دهنده

با قول گیرنده؛ بدهکار با بستانکار، همسر با شوهر، فرزند با والدین، دوست با دوست، هموطن با هموطن. هر یک از این روابط، مبنای یک وظیفه در نگاه نخست^۸ هستند که مطابق شرایط مورد، الزام کمتر یا بیشتری برای من دارند (Ross, *The Right and the Good*, p.19).

پس از نقد غایت‌گرایی نوبت به نقد وظیفه‌گرایی کانت می‌رسد. راس در نقد وظیفه‌گرایی کانت می‌گوید: «کانت معتقد است برخی وظایف ناشی از الزام کامل هستند نظیر وفای به قول، ادای دین، راستگویی که هیچگونه استثنایی نمی‌پذیرند. برخلاف وظایف ناشی از الزام ناقص نظیر کاهش درد و بدبختی دیگران». راس معتقد است اینکه «من قول داده‌ام» تنها دلیل برای درست پنداشتن عملی نیست، مواردی استثنایی وجود دارد که در آنها نتایج وفای به قول، برای دیگران بسیار بد است. در نتیجه حکم می‌کنیم که وفای به قول نکردن در آنها درست است. اگر قول داده‌ام که دوستم را در زمان معین، به‌خاطر کار کم‌اهمیتی ملاقات کنم، چنانچه با شکستن این قول بتوانم از یک سانحه خطرناک جلوگیری کنم و یا به قربانیان آن کمک کنم، یقیناً باید خود را در این شکستن قول موجه بیندارم (ibid, pp.17-18).

تمایز وظیفه در نگاه نخست و وظیفه در مقام عمل و مشکل تعارض

از آنچه گذشت روشن می‌شود راس نظریه «وظیفه در نگاه نخست» را در وهله اول در برابر نظریه سودگرایی اخلاقی قرار می‌دهد که همه روابط فاعلی را نادیده می‌گیرد و تنها به رابطه مبتنی بر سود توجه دارد و در وهله دوم این نظریه را در مقابل نظریه وظیفه‌گروی کانت مطرح می‌کند. کانت معتقد به اصول اخلاقی عام و استثناناپذیری بود که «وظایف کامل» در برابر «وظایف ناقص» می‌نامید. راستگویی و وفای به قول وظایف کاملی هستند که همیشه باید انجام و تحت هیچ شرایطی نباید ترک شوند، حتی اگر راستگویی منجر به کشته شدن انسان بی‌گناهی گردد.

مشکل این نظریه آن بود که گاهی اوقات مواردی پیش می‌آید که دو وظیفه کامل و استثناناپذیر با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند و فاعل ناگزیر از انجام یکی و ترک دیگری است. اصل «هرگز دزدی نکنید» را به عنوان اصل عام و مطلق اخلاقی در نظر بگیرید. انسان فقیری را در نظر بگیرید که برای نجات جان فرزندش از گرسنگی، راهی جز دزدی از

یک ثروتمند تجمل پرست لآبالی ندارد. «نجات جان فرزند» وظیفه‌ای عام و مطلق است. در اینجا دو وظیفه‌ی عام مطلق تعارض پیدا می‌کنند. تکلیف چیست؟ ناچار باید یکی از آنها را استثنا بزیم که در این صورت دیگر وظیفه‌ی مطلق و عام نخواهد بود. چگونه می‌توان هم به اصول عام و مطلق اخلاقی معتقد بود و هم مشکل تعارض آنها را در موارد جزئی حل کرد (Dancy, p.222)؟

راس تفکیک «وظیفه در نگاه نخست» و «وظیفه در مقام عمل» را به عنوان راه حلی برای این مشکل پیشنهاد می‌کند. ما می‌توانیم قائل به اصول اخلاقی عام، مطلق و استثنایاپذیری در نگاه نخست باشیم؛ اصولی که به‌خاطر خصوصیاتشان در نگاه نخست، همواره ما را ملزم به انجامشان می‌کنند. وظایفی چون راستگویی، وفای به قول، نیکوکاری، نجات جان انسان، عدالت، سپاسگزاری و حق‌شناسی از دیگران، ... وظایفی هستند که به‌خاطر خصوصیات ذاتی‌شان، در نگاه نخست برای ما الزام آورند و عام و مطلق می‌نمایند. تعارض وظایف مربوط به اینجاست یعنی در نگاه نخست. وظیفه‌ی فاعل در اینجا، مطالعه و بررسی کامل موقعیت اخلاقی است که در آن قرار گرفته، تا بدین وسیله دریابد که در آن شرایط کدامیک از وظایف در نگاه نخست واجب‌تر و الزامی‌تر از بقیه است. آن وظیفه‌ی مهم‌تر «وظیفه‌ی درست»^۹ یا «وظیفه در مقام عمل»^{۱۰} ماست و ما تنها ملزم به انجام آن هستیم و وظیفه‌ی متعارض دیگری نداریم (Ross, *The Right and the Good*, pp.17-18). بدین وسیله مشکل تعارض وظایف حل می‌شود.

راس می‌گوید:

وقتی در موقعیتی قرار دارم ... که بیش از یک وظیفه در نگاه نخست بر من الزام‌آور است، باید آن موقعیت را به‌طور کامل تا جایی که می‌توانم بررسی کنم، تا اینکه به نظری متأملانه دست یابم (که هرگز بیش از این نیست) که در این شرایط یکی از این وظایف نسبت به بقیه الزام‌آورتر است؛ بنابراین ملزم هستم انجام این وظیفه در نگاه نخست، را وظیفه‌ی بی‌چون و چرای خود در این موقعیت بدانم (ibid, p.19).

از طرف دیگر، راس این راه‌حل را تنها راه‌حل حفظ کلیت اصول عام اخلاقی بیان می‌کند (ibid, p.29). یعنی اصول اخلاقی در نگاه نخست عام و کلی هستند و تعارض تنها در نگاه نخست بین آنها رخ می‌دهد، اما در مقام عمل تنها یک وظیفه که همانا وظیفه

مهم تر است متوجه فاعل است و وظایف در نگاه نخست غیر مهم که در نگاه اول وظیفه فاعل می نمودند اصلاً وظیفه فاعل نیستند و در واقع الزامی بر فاعل نداشته اند. در نتیجه عدم انجام آنها به معنای استثناپذیری اصول اخلاقی نیست.

راس در «مبانی اخلاق» در توضیح مفهوم «وظیفه در نگاه نخست» چنین می گوید:

هر عمل ممکن، جهات بسیاری دارد که مرتبط با درستی و نادرستی آن است. ممکن است آن عمل برای برخی لذت آور باشد و برای برخی درد آور؛ یا وفای به عهد نسبت به شخصی به بهای نقض اعتماد دیگری باشد و الی آخر. ما عاجزیم که فوراً درستی و نادرستی عمل را براساس مجموع این جهات بشناسیم. تنها با شناخت یک به یک این جهات مختلف است که می توانیم به صدور حکمی در باره مجموع ماهیت آن عمل نزدیک شویم. نگاه اول ما این وجوه مختلف را با تجزیه و تحلیل یک به یک آشکار می سازد. آنها چیزهایی هستند که در نگاه نخست ظاهر می شوند و ثانیاً الزامات در نگاه نخست ما هستند ... ممکن است یک عمل، از جهتی درست، ولی از جهات مهم دیگر نادرست باشد. بنابراین آن عمل، من حیث المجموع، درست ترین عمل پیش روی ما نباشد، پس موظف به انجامش نیستیم و عمل دیگر با اینکه ممکن است از جهتی نادرست باشد در مجموع، درست ترین عمل پیش روی ماست و ملزم به انجامش هستیم. الزام در نگاه نخست مبتنی بر یک جهت از عمل است؛ ولی الزام یا عدم الزام [در مقام عمل]، بسته به مجموع جهات عمل است (Ross, Foundations of Ethics, P.84).

بر اساس این تفسیر، «نگاه نخست» یک نگاه عاجل و فوری است که معمولاً در آن، تنها به برخی از جهات عمل توجه می شود نه تمام جهات، بنابراین آنچه در نگاه نخست وظیفه پنداشته می شود ممکن است در نگاه دوم پس از بررسی تمام جهات عمل باز هم وظیفه پنداشته نشود چون یک عمل معمولاً جهات مختلفی دارد که ممکن است از یک جهت درست و وظیفه باشد ولی از جهات دیگر نادرست و ترک آن وظیفه باشد. تشخیص وظیفه درست و نهایی، منوط به بررسی تمام جهات عمل و سنجش اهمیت وظایف و شدت الزام آنهاست. پس از بررسی وظیفه ای که در مجموع مهم تر انگاشته می شود و جهات درستی اش قوی تر از جهات نادرستی اش است، وظیفه درست و در مقام عمل خواهد بود. پس وظیفه در نگاه نخست وظیفه ای است که تنها با توجه به یک جهت از عمل متوجه

فاعل است.

راس در اینجا اصطلاحی برای این معنا از وظیفه در نگاه نخست جعل نمی‌کند، ولی در «درست و خوب» اصطلاح «جزء نگر»^{۱۱} را برای آن جعل می‌کند. وظیفه در نگاه نخست بودن، وظیفه‌ای است که از توجه به جزئی از عمل حاصل می‌شود، اما «وظیفه درست» وظیفه‌ای «کل نگر»^{۱۲} است و از توجه به کل جهات عمل حاصل می‌شود (Hauptli, p.1). نکته مهمی که از این تفسیر به دست می‌آید این است که وظیفه در نگاه نخست، وظیفه واقعی و ملزم کننده بالفعل فاعل نیست بلکه چیزی است که در نگاه نخست، وظیفه می‌نماید، ولی پس از بررسی تمام وجوه مرتبط آن، روشن می‌شود که وظیفه نیست و انجامش من حیث المجموع درست نیست.

راس در کتاب درست و خوب، تعریف دیگری از «وظیفه در نگاه نخست» ارائه می‌کند: من «وظیفه در نگاه نخست» یا «وظیفه شرطی» را راه کوتاهی برای اشاره به خصوصیتی [که کاملاً متمایز از خصوصیت وظیفه درست بودن است] پیشنهاد می‌کنم که یک عمل براساس اینکه نوع خاصی از عمل [مثل وفای به قول] است، آن را دارد و براساس آن، وظیفه درست خواهد بود، اگر در همان زمان، نوع دیگری از عمل وجود نداشته باشد که اخلاقاً مهم است. اینکه یک عمل، وظیفه درست یا وظیفه در مقام عمل باشد مبتنی بر تمام انواع اعمالی است که اخلاقاً مهم هستند و آن عمل، مصداقی از آنهاست (Ross, *The Right and the Good*, p.19).

آنچه از کلام راس می‌فهمیم این است که به نظر وی، وفای به قول، کمک به دیگران، نیکوکاری، سپاس از زحمات دیگران و عدالت عناوینی هستند که ذاتاً الزام آورند و اعمال به خاطر داشتن این عناوین و اوصاف، وظیفه و الزامی می‌شوند، اما راس اسم این وظایف را «وظیفه در نگاه نخست» می‌نامد. گرچه ممکن است این اعمال به خاطر اوصاف و خصوصیات ذاتی‌شان در نگاه نخست وظیفه ما باشند و ما باید آنها را انجام دهیم ولی گاهی در برخی شرایط، ممکن است وظیفه دیگری نیز متوجه ما باشد که از اهمیت بیشتری نسبت به وظیفه در نگاه نخست برخوردار باشد و انجام این وظیفه در نگاه نخست کم اهمیت، موجب ترک آن وظیفه مهم‌تر بشود؛ در حالی که «وظیفه درست» انجام آن عمل مهم‌تر بوده است. بنابر این در اینجا، راس مفهوم «وظیفه در نگاه نخست» را در مقابل مفهوم

«وظیفه درست» و «وظیفه در مقام عمل» قرار می‌دهد و نام دیگر آن را «وظیفه شرطی» می‌گذارد. پس معنای «وظیفه در نگاه نخست» این شد که یک عمل به دلیل داشتن عناوین و اوصافی که ذاتاً الزام‌آورند، در نگاه اول، وظیفه ماست، ولی به خاطر قرین بودن با وظیفه مهم‌تر دیگری، قطعیت و تنجز نمی‌یابد و در واقع «وظیفه درست» و وظیفه در مقام عمل ما نیست.

به تعبیر دیگر، وظیفه در نگاه نخست یک وظیفه مشروط است به این معنا که الزامی مشروط و نه قطعی بر گردن ما دارد. قطعیت و تنجز این وظیفه مشروط، به عدم وجود همزمان وظیفه مهم‌تر دیگری در آن شرایط موکول است. اگرچنین وظیفه دیگری وجود نداشته باشد این وظیفه در نگاه نخست، وظیفه درست ما خواهد بود که باید آن را انجام دهیم.

این تعریف از وظیفه در نگاه نخست نشان می‌دهد که عملی است که اقتضای وظیفه بالفعل بودن ما را دارد، ولی به دلیل عروض مانعی، جلوی فعلیت این اقتضا گرفته می‌شود. در نتیجه در مقام عمل، دیگر وظیفه بالفعل ما نخواهد بود. از آنجا که اصطلاح «وظیفه در نگاه نخست» ممکن است دچار سوء فهم شود، راس در این باره اعتذاری می‌کند و می‌گوید:

باید [از ایهام] عبارت «وظیفه در نگاه نخست» اعتذار نمود، زیرا (۱) این عبارت چنین القا می‌کند که آنچه ما درباره‌اش صحبت می‌کنیم نوعی وظیفه است، در حالی که در واقع وظیفه نیست بلکه چیزی است که به نحوی خاص مرتبط با وظیفه است. به تعبیر دقیق‌تر، ما عبارتی نمی‌خواهیم که در آن «وظیفه» با یک صفت، توصیف شده باشد، بلکه عبارتی می‌خواهیم که در آن «وظیفه» با یک اسم مجزا توصیف شده باشد؛ (۲) در نگاه نخست چنین القا می‌کند که انسان در باره چیزی صحبت می‌کند که در یک موقعیت اخلاقی، تنها در نگاه اول ظاهر می‌شود و ممکن است در واقع چنین نباشد. در حالی که آنچه من در باره‌اش صحبت می‌کنم یک حقیقت عینی است که در ذات آن موقعیت گنجانده شده است، یا به تعبیر دقیق‌تر در جزئی از ذات آن قرار دارد گرچه مانند وظیفه درست، برخاسته از تمام ذات آن نیست (ibid, p.20).

بنابر این تصریح، پس از نظر راس، وظیفه در نگاه نخست، وظیفه واقعی و الزام‌آور فاعل در مقام عمل نیست و فاعل نسبت به آن هیچ الزامی ندارد، اما در جای دیگر از کلمات

راس چنین بر می‌آید که او وظیفه در نگاه نخست را واقعاً وظیفه و تکلیف فاعل اخلاقی می‌داند، اما در مقام عمل، چون تراحم وجود دارد و انجام هر دو تکلیف میسر نیست، باید یکی از دو وظیفه در نگاه نخست را ترجیح داد. ولی این بدان معنی نیست که فاعل نسبت به وظیفهٔ مرجوح دیگر هیچ تکلیفی و مسئولیتی ندارد، بلکه باید در اسرع وقت، در صورت امکان درصدد انجام آن در وقت دیگر و در صورت عدم امکان، درصدد جبران آن به صورت دیگر باشد (ناتن، ص ۲۸۰-۲۷۹). در واقع فاعل باید متأسف باشد که جبر روزگار موقعیتی را برایش پیش آورده که که مجبور به ترک یکی از تکالیف خویش شده است. راس در این باره می‌گوید:

اگر تمام عالمان اخلاق غیر از کانت موافق باشند و انسان‌های عادی فکر کنند که گاهی اوقات دروغ گفتن یا شکستن عهد درست است، لازم است تفاوت میان وظیفه در نگاه نخست و وظیفهٔ بالفعل یا مطلق بیان شود. وقتی خودمان را در شکستن عهدی موجه می‌دانیم و در واقع اخلاقاً ملزم به شکستن عهدی هستیم که باعث کاهش درد و فلاکت دیگری است، نباید برای لحظه‌ای از تصدیق وظیفه در نگاه نخست نسبت به وفای عهد دست بکشیم و این باعث شرم و ندامت در ما نمی‌شود، اما یقیناً موجب افسوس و ناراحتی وجدان از رفتارمان می‌شود؛ علاوه بر این تصدیق می‌کنیم که به خاطر نقض عهد، به نحوی [خسارت] طرف مقابل را جبران کنیم (Ross, *The Right and the Good*, p.28)

عبارت «این باعث شرم و ندامت ما نمی‌شود» دلالت بر این دارد که فاعل در آن موقعیت وظیفهٔ درست را انجام داده است و به دلیل وظیفه در نگاه نخست دیگر نباید خود را مستحق نکوهش بداند، چون معذور بوده است، ولی عبارت «اما یقیناً موجب افسوس و ناراحتی وجدان از رفتارمان می‌شود و علاوه بر آن تصدیق می‌کنیم که به خاطر نقض عهد، به نحوی [خسارت] طرف مقابل را جبران کنیم» دلالت بر این دارد که فاعل نسبت به آن وظیفه در نگاه نخست ترک شده وظیفه و الزام واقعی داشته است و به دلیل ترکش باید آن را جبران کند. علاوه بر اینکه راس در نقد کلام مور، قول دادن را رابطه‌ای دانسته بود که منشأ ایجاد وظیفه است.

بنابراین طبق این سخن راس، وظیفهٔ مرجوح و مغلوب، لغو نشده، بلکه تنها سرشت آن عوض شده است. وقتی به دوستم قول می‌دهم او را به سینما ببرم، ولی بعد به خاطر بیماری

پدرم مجبور می‌شوم، نقض عهد کنم، وظیفه وفای به عهد من تبدیل به وظیفه عذرخواهی و جبران مافات می‌شود، یعنی باید در اولین فرصت که دوستم را می‌بینم معذرت خواهی کرده و او را به سینما ببرم. پس تکلیف در نگاه نخست مغلوب، تبدیل به تکلیف جبران کامل (در صورت امکان) و یا جبران کافی (در صورت عدم امکان جبران کامل) می‌شود (ناتن، ص ۲۸۰).

لذا به نظر می‌رسد تعارض آشکاری در دیدگاه راس نسبت به وظیفه در نگاه نخست وجود دارد که برخی کلماتش آن را وظیفه واقعی فاعل نمی‌داند و برخی کلماتش آن را وظیفه می‌داند.

استراتون لیک، از شارحان راس، دیدگاه او را در باب تعارض این‌گونه بیان می‌کنند که نظریه راس به ما اجازه می‌دهد تعارض اخلاقی را تعارض در باب دلایل اخلاقی بدانیم نه تعارض در باب وظایف. همان‌طور که در تفسیر وظیفه در نگاه نخست گذشت، وظیفه در نگاه نخست یعنی عملی که به خاطر داشتن خصوصیت و ویژگی درست ساز دلیلی برای انجام آن به ما می‌دهد. بنابراین دو وظیفه در نگاه نخست در یک موقعیت داشتن، یعنی دو دلیل اخلاقی برای دو فعل داشتن، نه اینکه دو وظیفه متعارض داشتن. وظیفه فقط یکی است و آن هم وظیفه درست و بالفعل (Stratton, p.xxxviii).

سخن لیک، در واقع بر اساس تفسیر اول راس، از وظیفه در نگاه نخست است که در آن، وظیفه در نگاه نخست را در واقع وظیفه نمی‌داند. این توجیه، مسئله تعارض را از تعارض در مقام وظایف به تعارض در مقام دلایل تبدیل می‌کند. در نتیجه، راه‌حل راس برای مشکل تعارض، تفاوتی با سخن کانت نخواهد داشت. کانت معتقد بود تعارض در وظایف امکان ندارد. آنچه هست تعارض در «زمینه» و «مبنای» وظایف است نه در خود وظایف و الزامات. راس نیز تعارض را در دلایل اخلاقی برای عمل کردن می‌داند نه در وظیفه بالفعل و در مقام عمل که همیشه واحد است. بنابراین نظر ابتکاری راس در تفکیک وظیفه در نگاه نخست و در مقام عمل، چیزی اضافه بر نظر کانت، جز یک جعل اصطلاح جدید نخواهد بود.

مطلب آخر اینکه راس معتقد است ما اغلب برخی از وظایف در نگاه نخست خود را می‌شناسیم، ولی هرگز نمی‌توانیم بفهمیم وظیفه درست و واقعی ما کدام است. به عبارت

دیگر ما در مورد اصول اخلاقی، معرفتی داریم، ولی در مورد اینکه در هر موقعیت خاص عملی، در کل چه کاری را باید انجام دهیم، چیزی نمی‌دانیم. این ترکیب جالبی از قطعیت عام اخلاق با نوعی از اختلاف در موارد خاص است (Dancy, p.223).

فهرست وظایف در نگاه نخست

راس پس از تفکیک و تعریف وظایف در نگاه نخست، فهرستی از مهم‌ترین وظایف در نگاه نخست را ارائه می‌کند. او بدون ادعای کامل یا نهایی بودن، فهرست زیر را برای این وظایف پیشنهاد می‌کند:

الف. وظایفی که مبتنی بر اعمال پیشین من است که به نظر می‌رسد مشتمل بر دو نوع است:

۱. وظایف وفاداری: وظایفی که بر قول یا آنچه می‌توان قول ضمنی نامید مبتنی‌اند، مانند تعهد ضمنی به دروغ نگفتن که در شروع به گفتگو یا در نوشتن کتاب‌های تاریخی و نه داستانی وجود دارد.

۲. وظایف جبرانی: وظایفی که بر عمل نادرست پیشین مبتنی است و شخص وظیفه جبران آسیب‌ها و ضررهایی را دارد که به دیگران وارد کرده است.

ب. وظایفی که مبتنی بر اعمال گذشته انسان‌های دیگر، شایستگی‌ها و نیکی‌های آنان نسبت به من است:

۳. وظایف سپاسگزاری: وظیفه سپاسگزار و حق‌شناس بودن به دلیل نیکی‌های دیگران در حق شخص و در صورت امکان پاسخ آن با نیکی متقابل است.

ج. وظایفی که مبتنی بر واقعیت یا امکان توزیع لذت یا خوشی (یا هر چیزی که بدان معناست) بدون مطابقت با شایستگی‌های افراد است. در چنین مواردی وظیفه‌ای نسبت به برهم زدن و محافظت از چنین توزیعی ایجاد می‌شود:

۴. وظایف عدالت: وظیفه دفع و جلوگیری از توزیع ناعادلانه نفع و ضررها و توزیع منصفانه آنها.

د. وظایفی که مبتنی بر این حقیقت هستند که موجودات دیگری در جهان وجود دارند که ما می‌توانیم شرایط آنها را از جهت فضیلت، یا عقل یا لذت بهبود ببخشیم:

۵. وظایف نیکوکاری: وظیفه پرورش سلامت، امنیت، عقل، خیر اخلاقی، سعادت و

خوشبختی دیگران (Ross, *The Right and the Good*, p.21).

هـ. وظایفی مبتنی بر این واقعیت که ما می‌توانیم شرایط خودمان را از جهت فضیلت یا عقل بهبود ببخشیم:

۶. وظایف اصلاح- نفس: عمل کردن به طریقی که موجب ارتقای خیر و خوبی شخص می‌شود و مثلاً سلامت، امنیت، حکمت (عقل)، خیراخلاقی و سعادت او را افزایش می‌دهد.

و. راس پیشنهاد می‌کند که برخی وظایف را باید از وظیفه نیکوکاری جدا کرد و آن:

۷. وظایف عدم- زیان‌گری: وظیفه عدم زیان‌گری یا عدم شرارت، وظیفه آسیب نزدن به دیگران از نظر فیزیکی و روان‌شناختی است، اجتناب از اضرار به سلامت، امنیت، عقل، سعادت و خوشبختی دیگران. روشن است که وظیفه صدمه نزدن و عدم زیان‌گری به دیگران نمی‌تواند در ضمن نیکوکاری قرار گیرد، زیرا در برخی مواقع، وظیفه نیکوکاری به دیگران در برابر وظیفه عدم زیان‌گری قرار می‌گیرد و بدیهی است که عدم زیان‌گری به دیگران مقدم و الزامی‌تر از نیکوکاری است (*ibid*).

سودگرایان معتقد به یک اصل اصیل اخلاقی به نام «اصل سود» (عملی اخلاقاً درست است که بیشترین سود را برای بیشترین تعداد از افراد جامعه داشته باشد) و کانت معتقد به «امر مطلق» (همیشه چنان عمل کن که در عین حال، بتوانی اراده کنی که قاعده عملی تو قانون عام طبیعت شود) بودند که از طریق آنها بقیه اصول اخلاقی استنتاج می‌شد و فاعل اخلاقی وظایف خویش را تشخیص می‌داد، ولی راس هیچ قاعده و قانونی برای استنتاج وظایف در نگاه نخست ارائه نمی‌کند و صرفاً فهرستی از وظایف را بیان می‌کند. دلیل مسئله در شهودگرایی و تکثرگرایی اوست. او مخالف هرگونه وحدت‌گرایی در باب اصول اخلاقی است و معتقد است هر یک از این عناوین خود یک عنوان و اصل مستقل است و نمی‌توان همه اصول اخلاقی را به یک اصل تحویل برد. ثانیاً طبق دیدگاه شهودگرایی انسان می‌تواند با شهود عقلی خود وظایف خود را تشخیص دهد و نیازی برای ارائه اصل یگانه‌ای برای استنباط آنها نیست. عقل ما درک می‌کند که عدالت یا وفای به عهد به خاطر وصف عدالت و وفای به عهد بودن کاری الزامی و واجب است و وظیفه محسوب می‌شود.

وظایف اصلی و اشتقاقی

فهرست راس از وظایف در نگاه نخست فقط یک فهرست موقتی است. او می‌خواهد نشان دهد که می‌توان این وظایف را به وظایف کلی‌تر دیگری تحویل برد و تعداد وظایف اصلی را کمتر کرد. وظایف غیراصیل و اشتقاقی جایی در این فهرست ندارد. لذا او وظایف را به وظایف اصیل و اشتقاقی یعنی مشتق شده از اصول دیگر تقسیم می‌کند، ولی متأسفانه توضیح نظام‌مندی در مورد این تفکیک و ارتباط این دو دسته وظایف نمی‌دهد و صرفاً به ذکر چند مثال اکتفا می‌کند.

راس پس از ذکر فهرست وظایف در نگاه نخست می‌نویسد: «در واقع به نظر می‌رسد اینها [فهرست وظایف در نگاه نخست] تمام راه‌هایی باشند که در آن، وظایف در نگاه نخست ایجاد می‌شوند. در تجربه عملی، آنها به روش‌های پیچیده‌تری با هم ترکیب می‌شوند» (ibid, p.27). مثال او، وظیفه اطاعت از قوانین کشور از سوی شهروندان است. این وظیفه، از سه وظیفه حق‌شناسی، وفاداری و نیکوکاری «ناشی می‌شود». ما باید حق‌شناس و سیاست‌گزار خوبی‌ها و نیکی‌هایی باشیم که از دولت دریافت کرده‌ایم. در ضمن ما یک قول و عهد ضمنی به اطاعت از قانون و دولت داده‌ایم. با اخذ جواز اقامت در کشوری، در واقع خود را متعهد به رعایت قوانین آن کشور می‌کنیم. همچنین وظیفه نیکوکاری ما را ملزم به اطاعت از قانون می‌کند، چون بدین وسیله خیر عمومی در جامعه حاصل می‌شود.

مثال دیگر وظیفه دروغ نگفتن است که از دو وظیفه اصیل عدم زیان‌گری (شرارت) و وفاداری ناشی می‌شود. راس معتقد است در روابط اجتماعی یک قول ضمنی به بیان حقیقت وجود دارد. وقتی شما لب به سخن می‌گشایید و کلامی را نقل می‌کنید، متعهد به راستگویی و بیان حقیقت می‌شوید. دروغ‌گویی، شکستن این قول و پیمان ضمنی است. همچنین گاه دروغ گفتن مستلزم ضرر زدن به دیگران است و وظیفه عدم زیان‌گری این کار را ممنوع می‌کند. بنابراین دو وظیفه وفاداری و عدم زیان‌گری علت ممنوعیت دروغ‌گویی است و دروغ نگفتن، وظیفه در نگاه نخست غیراصیل و اشتقاقی است (ibid, pp.54-55).

به نظر می‌رسد توجیه راس از اشتقاقی بودن نادرستی دروغ‌گویی چندان صحیح نباشد، زیرا موارد زیادی را می‌توان فرض کرد که دروغ‌گویی با وجود اینکه به کسی ضرری نرساند

است باز نادرست و قبیح است. دروغگویی یک عنوان اصیل است که قبیح و نادرستی‌اش صرفاً به دلیل دروغ و خلاف واقع بودنش است نه اینکه موجب ضرر می‌شود یا قول ضمنی به بیان حقیقت در روابط اجتماعی وجود دارد.

بنابراین فهرستی که راس از وظایف در نگاه نخست ارائه می‌دهد فقط شامل وظایف اصیل و غیراشتقاقی است. وظایف غیراصیل و اشتقاقی گرچه وظیفه محسوب می‌شوند، ولی جایی در فهرست راس ندارند. باید توجه داشت که غیراشتقاقی بودن دلیلی برای اندراج در فهرست وظایف اصیل نیست، زیرا راس تلاش می‌کند کلی‌ترین و عام‌ترین سطح ممکن از وظایف را در فهرست خود جمع کند. بنابراین ممکن است وظایفی اشتقاقی نباشند ولی داخل در فهرست وظایف در نگاه نخست هم نباشند، چون به اندازه کافی عام و کلی نیستند. بنابراین با تفکیک وظایف به اصلی و غیراصلی (اشتقاقی) و عام‌تر و کمتر عام می‌توان فهرست راس را بهتر فهمید.

اولویت وظایف در نگاه نخست

حال که تعریف و فهرست وظایف در نگاه نخست مشخص شد، ممکن است پرسید که این وظایف چه نسبتی با یکدیگر دارند و در مقام تعارض آنها، کدام را باید بر دیگری ترجیح داد؟ آیا ترتیبی برای اهم و مهم بودن آنها وجود دارد؟ راس معتقد است هیچ فهرست و ترتیبی برای اولویت و تقدم وظایف در نگاه نخست نمی‌توان ارائه داد که همیشه و همه جا ثابت باشد. نظریه پردازی در این مقام بیهوده است. ما نمی‌توانیم پیشاپیش مشخص کنیم که کدام وظیفه در نگاه نخست با اهمیت‌تر و اولی‌تر از وظیفه در نگاه نخست دیگر است. حقیقت این است که گاه آدمی باید وفای به قول کند حتی به قیمت تمام وظایف دیگر. گاه ارزش وفای به قول به اندازه‌ای است که نقض آن در آن موقعیت بهتر است. نظریه پردازی نمی‌تواند در زمینه ردیف کردن وظایف در نگاه نخست، به ترتیب اهمیت کمکی کند، بلکه در هر مورد و موقعیت خاص، خود فاعل اخلاقی باید برحسب شرایط و با بررسی خصوصیات و اوصاف اعمال تصمیم بگیرد که کدام وظیفه در نگاه نخست اهمیت بیشتری دارد و سنگینی ترازو به نفع کدام عمل است. ما ناگزیر از حکم کردن هستیم و نظریه در این مورد به ما کمک نمی‌کند (Dancy, p.221).

راس این را وضعیت ناگوار اخلاقی ما می‌داند که نمی‌توانیم فهرستی از وظایف در نگاه نخست به ترتیب اهمیت و اولویت، یکبار برای همیشه تنظیم و مرتب کنیم. شاید اگر خود جهان منظم و مرتب بود می‌شد چنین کاری کرد. مهم در نظریه‌پردازی مطابقت آن با واقع است نه سادگی و راحتی به کارگیری آن. ما فقط می‌توانیم فهرستی بدون ترتیب اولویت از وظایف در نگاه نخست ارائه دهیم (*ibid*).

راس معتقد است هنگام تعارض تکالیف هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که با ما بگوید کدام تکلیف مهم‌تر است. کوشش برای مدون ساختن چنین احکامی تنها نشان دهنده این باور است که روشی برای محاسبه وجود دارد که با آن می‌توان اهمیت تکالیف را دقیقاً سنجید، اما این چیزی است که راس منکر آن است. چنین احکامی نیاز به قضاوت دارد و قضاوت و تحکیم تنها برای کسانی ممکن است که نسبت به مسائل پیش آمده بصیرت واقعی داشته باشند. بعلاوه این فرضی نابخردانه است که در هر مورد خاص، این پرسش که کدام یک از دو تکلیف مهم‌ترند، پاسخی مشخص داشته باشد. شاید مواردی وجود داشته باشد که قضاوت کردن ممکن نباشد و این نباید به این معنا باشد که در چنین مواردی هر دو تکلیف دقیقاً اهمیتی یکسان دارند یا فرض شود که حتماً پاسخی وجود دارد، اما رسیدن به آن در عمل دشوار است (مک ناتن، ص ۲۸۱).

اما با همه این تفاسیل، راس گاهی اوقات، اولویت‌بندی‌هایی بین برخی از وظایف در نگاه نخست کرده است:

۱. در شرایط مساوی، وظیفه عدم زیانگرمی مقدم و اولی‌تر از وظیفه نیکوکاری است (Ross, *The Right and the Good*, p.22).

۲. وظیفه وفاداری (مانند وفای به قول) باید قبل از نیکوکاری و مقدم بر آن اعمال شود، اما نیکوکاری فقط و فقط زمانی بر وفاداری مقدم می‌شود که خیر و نیکی در مقایسه با خیر وفاداری بسیار زیاد باشد (*ibid*, p.19).

در نهایت، راس باز تأکید می‌کند همچنان که هیچ وظیفه در نگاه نخست استثنائاً پذیرد وجود ندارد، هیچ قاعده اولویت‌دار بدون استثنایی نیز وجود ندارد. شما فقط می‌توانید این استثناها را زمانی که رخ می‌دهد، ببینید و مشاهده کنید (Garrett, p.6).

نقد و بررسی دیدگاه راس

به نظر می‌رسد تناقضاتی در نظریه دیوید راس وجود دارد. اگر تصریحات او را در مورد تعریف وظیفه در نگاه نخست مبنی بر اینکه واقعاً وظیفه نیست، به عنوان مراد اصلی‌اش از این اصطلاح بدانیم، علاوه بر تناقضی که پیشتر اشاره کردیم، تناقض دیگری نیز با کلامش در مورد منشأ وظایف ایجاد خواهد شد. او در رد نظریه جورج مور بیان می‌کند که منشأ وظایف ما فقط رابطه ایجاد بیشترین سود برای افراد جامعه نیست، بلکه ما روابط دیگری مانند رابطه قول دهنده با قول گیرنده، بدهکار با بستانکار، همسر با شوهر، فرزند با والدین، دوست با دوست، هموطن با هموطن داریم که هر یک از این روابط، مبنای یک وظیفه در نگاه نخست برای ما هستند که مطابق شرایط مورد، الزامی کم یا بیش بر ما دارند. بنابراین این روابط منشأ الزامی واقعی بر ما هستند و گرنه نقض کلام مور نخواهد بود. اگر در دفاع از راس گفته شود که او اینها را منشأ وظیفه در نگاه نخست می‌داند یعنی اگر مانعی یعنی وظیفه در نگاه نخست مهم‌تر دیگری پیش نیاید، منشأ الزام و وظیفه هستند و گرنه منشأ الزام نخواهند بود، در جواب می‌گوییم عروض مانع یا عدم آن، یک امر بیرون از ذات این اعمال و روابط است و اگر در حالت عدم مانع، این روابط منشأ الزام هستند در حالت عروض مانع هم باید منشأ الزام واقعی باشند.

به نظر ما، اگر به جای تفکیک وظایف و درستی وظیفه در نگاه نخست و در مقام عمل، تفکیک وظیفه و درستی ذاتی و عرضی را جایگزین کنیم بهتر است. اگر وظیفه‌گرا هستیم که شاخصه اصلی آن این است که درستی و نادرستی اعمال را ناشی از ذات آنها می‌داند نه نتایج، پس ذات عمل یا اقتضای درستی دارد یا اقتضای نادرستی و ذاتی شیء همیشه با آن هست و تغییر نمی‌کند. این درستی و نادرستی ذاتی، که قابل شهود توسط عقل است، منشأ الزام ما بوده و بنابراین همیشه نسبت به آن وظیفه داریم حتی در موارد تعارض با وظایف دیگر. بدین طریق، اطلاق احکام اخلاقی اثبات می‌شود. یعنی اعمال اخلاقی، بر حسب ذات، به‌طور مطلق یا درست‌اند یا نادرست و این استثنایزیر نیست. ممکن است در برخی شرایط و مواقع، عمل کردن به مقتضای ذات، درست نباشد. مثلاً اگر انجام عملی که بر حسب ذاتش درست است، موجب نتایج شوم و ناگوار بسیار بزرگی شود که هیچ عقل سلیمی تحمل آن را به خاطر انجام یک عمل درست تأیید نمی‌کند، عمل به مقتضای ذاتی

عمل، صحیح نخواهد بود. در چنین مواقعی باید گفت یک نادرستی عرضی، بر آن عمل ذاتاً درست، عارض می‌شود و ما را از عمل به آن منع می‌کند. به عبارت دیگر مانع از به فعلیت رسیدن اقتضای ذاتی عمل می‌شود، گرچه این اقتضا همچنان وجود دارد. گاه نیز ممکن است یک عمل ذاتاً درست، به دلیل آنکه انجامش، موجب ترک عمل ذاتاً درست دیگر می‌شود که از درجه بالاتری از اهمیت و اولویت برخوردار است، عارضاً نادرست گردد. شاید گفتن اینکه اعمال از حیث درستی و نادرستی دارای مراتب و درجات مختلف هستند چندان صحیح نباشد، زیرا درستی و نادرستی، اوصافی بسیط و غیرقابل درجه‌بندی می‌نمایند. اعمال یا درست‌اند یا نادرست؛ درست‌تر و نادرست‌تر نداریم، ولی از حیث حسن و قبح می‌توان اعمال را درجه‌بندی کرد. برخی اعمال درست، بهتر و احسن از اعمال درست دیگرند و برخی اعمال نادرست، بدتر و قبیح‌تر از اعمال نادرست دیگر. برای مثال غذا دادن به همسایه گرسنه خیلی بهتر و احسن از غذا دادن به یک حیوان است، یا نجات جان یک انسان یا حفظ آبروی او خیلی بهتر و احسن از غذا دادن به یک گرسنه است. همچنین قتل یک بی‌گناه خیلی بدتر و قبیح‌تر از مجروح ساختن اوست.

زمانی که در مقام تعارض، راستگویی را به دلیل نجات جان یک بی‌گناه کنار می‌گذاریم، حسن و درستی ذاتی خود را از دست نمی‌دهد، چون اقتضای ذات راستگویی، درستی است و راستگویی همیشه درست است و معنای اطلاق احکام اخلاقی چیزی جز این نیست. اما در این مورد خاص که به دلیل یک عمل درست مهم‌تر دیگر، راستگویی را کنار می‌گذاریم، چون راستگویی مستلزم ترک یک عمل مهم‌تر و ضروری‌تر دیگر است و ترک عمل مهم‌تر به خاطر عمل به مهم، قبیح و نادرست است، بنابراین راستگویی عارضاً نادرست می‌شود. راستگویی در این موقعیت خاص، حقیقتاً نادرست نمی‌شود، بلکه نادرستی آن عرضی است. تفاوت نظر ما با نظر راس این است که او راستگویی در موقعیت متعارض را حقیقتاً نادرست می‌شمارد و جهات نادرست ساز در این شرایط را موجب نادرست ساختن راستگویی می‌داند و آن را اصلاً وظیفه فاعل نمی‌شمارد، ولی به نظر ما راستگویی در اینجا هم ذاتاً درست و الزامی و وظیفه فاعل است. ولی از باب ضرورت عمل به وظیفه مهم‌تر باید آن را ترک کنیم و عمل کردن به آن در این موقعیت خاص، درست نیست؛ ولی در هر صورت چون راستگویی وظیفه ما بوده است باید درصدد جبران

این ترک وظیفه باشیم. اگر به سبب دروغگوئی ما از کسی حقی ضایع شده است باید بعداً درصدد جبران کامل یا ناقص آن باشیم و اگر جبران آن ممکن نیست باید به خاطر دروغی که گفتیم استغفار کنیم، چرا که در هر صورت عمل غیر اخلاقی انجام داده‌ایم گرچه معذور بوده‌ایم.

نتیجه

دیوید راس یک فیلسوف اخلاق رئالیست شهودگرای تکثرگرای وظیفه‌گراست. او با تفکیک وظایف در نگاه نخست و وظایف در مقام عمل سعی داشت مشکل تعارض و اطلاق وظایف اخلاقی را حل کند، اما به نظر می‌رسد در این راه موفق نبوده و چیزی بر نظر کانت در باب تعارض وظایف جز جعل اصطلاح نیفزوده است. کانت برای حفظ اطلاق وظایف اخلاقی، سعی کرد مشکل تعارض را این‌گونه حل کند که تعارض در زمینه و مبانی وظایف است نه در خود وظایف. راس نیز با جعل اصطلاح وظایف در نگاه نخست و در مقام عمل قائل شد که تعارض در وظایف در نگاه نخست امکان دارد نه در وظیفه در مقام عمل. ما در مقام عمل همیشه موظف به یک وظیفه، آن هم وظیفه مهم‌تر هستیم و وظیفه متعارض غیر مهم، در واقع اصلاً وظیفه نبوده است. نظریه راس دارای تناقضاتی است که بیان شد. برای حل مشکل تعارض و اطلاق وظایف اخلاقی به نظر ما باید اعمال را به درست و نادرست ذاتی و عرضی تقسیم کرد. همه وظایف اخلاقی ما چون ذاتاً درست هستند، وظیفه ما بوده و واقعاً ما را ملزم به انجامشان می‌کنند، ولی گاه در برخی شرایط، ممکن است انجام یک عمل ذاتاً درست، به خاطر تعارض با عمل ذاتاً درست دیگر که از ضرورت و اهمیت بیشتری برخوردار است، عرضاً نادرست گردد. ولی با وجود این، چون عمل مرجوح وظیفه واقعی ما بوده، گرچه نسبت به تراکش معذور بودیم و مستحق نکوهش نیستیم ولی نسبت به جبرانش وظیفه داریم.

توضیحات

۱. Sir William David Ross در ۱۵ آوریل ۱۸۷۷ در تورسو، در ساحل شمالی اسکاتلند

به دنیا آمد و در ۵ مه ۱۹۷۱ در آکسفورد انگلستان پس از خدمات فراوان دانشگاهی و دولتی از دنیا رفت.

2. intrinsically good
3. instrumentally good
4. Moral Egoism
5. ideal utilitarianism
6. agent- natural
7. agent- relative
8. prima facie duty
9. duty proper
10. actual duty

۱۱. معادل لاتین این عبارت parti- resultant است که ترجمه لفظ به لفظ آن «در جزء- حاصل شده» یا «حاصل از جزء» است ولی معادل «جزء نگرانه» را برای آن مناسب‌تر دیدیم.

۱۲. معادل لاتین این عبارت toti- resultant است که ترجمه لفظ به لفظ آن «در کل- حاصل شده» یا «حاصل از کل» است.

منابع

- اترک، حسین، "سودگرایی اخلاقی"، *مجله نقد و نظر*، تابستان ۱۳۸۴، ش ۳۷-۳۸.
- فرانکنا، ویلیام کی، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۶.
- کانت، ایمانوئل، *مابعدالطبیعه اخلاق* (جلد اول: فلسفه حقوق)، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۳.
- مک ناتن، *نگاه اخلاقی*، ترجمه حسن میان‌داری، تهران، سمت، ۱۳۸۳.

Dancy, Jonathan, "An Ethic of Prima Facie Duties" in "A Companion to Ethics", Peter Singer, Blackwell Publishers, 1993.

Garrett, Jan, "A Simple and Usable (Although Incomplete) Ethical Theory Based on the Ethics of W.D. Ross", August 10, 2004. www.wku.edu/~jan.garrett/ethics/rossethc.htm

Hauptli, Bruce W. "Lecture Supplement for W.D. Ross' "What Makes Right Acts Right?" 2007. <http://www.fiu.edu/~hauptli/Ross/WhatMakesRightActsRight.htm>

Hooker, Brad, "Ross- Style Pluralism versus Rule Consequentialism", JSTOR Mind New Series, Vol.105, No.420.

Ross, W.D., *The Right and The Good*, Oxford University Press, 2002.

_____. , *Foundations of Ethics* Oxford University Press, 2000.

Stratton- Lake, Philip, "Introduction", in "The Right and the Good", Ross, W. D., Oxford University Press, 2002.



شعبه‌شناسی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی